

Afghanistan at the Intersection of Great Power Policies: Regional Implications of Public Policy (2004-2021)

تأثیر سیاست گذاری قدرت های بزرگ بر سیاست های عمومی افغانستان (۱۳۸۳-۱۴۰۰)

Kambakhsh Nekoui¹

Abstract

Afghanistan, due to its strategic geopolitical position and institutional fragility, has consistently been influenced by the policy orientations of major powers. This study examines the impact of great-power policymaking on the formulation and direction of public policies in Afghanistan and its implications for political stability and regional relations during the period 2004-2021. The theoretical framework is grounded in Critical Geopolitics, New Institutionalism, and the literature on public policymaking in fragile states. Employing a qualitative research design, the study relies on documentary analysis and a comparative examination of the policies and strategic positions of major powers and the Afghan government. The findings reveal that Afghanistan's public policies were, in many instances, shaped by the security and strategic priorities of major powers. Acting as an intervening variable, public policies played a crucial role in transmitting these external influences into the domestic governance structure. This dynamic contributed to weakened state institutional capacity, increased policy dependence, and the intensification of political instability and regional geopolitical competition. The study's main contribution lies in explaining the mediating role of public policy in linking external interventions to governance outcomes in Afghanistan. Accordingly, strengthening institutional autonomy and promoting a balanced public policymaking process are essential prerequisites for mitigating the adverse effects of external interventions.

Keywords: Afghanistan; Public Policy; Great Powers; Critical Geopolitics; Fragile State.

Citation: Nekoui, Kambakhsh (2026). *Afghanistan at the Intersection of Great Power Policies: Regional Implications of Public Policy (2004-2021)*. Rana Academic & Research Journal. Volume 9. Issue 4, Pp 1-25.

کامبخش نیکویی^۱

چکیده

افغانستان به دلیل موقعیت ژئوپلیتیکی ویژه و شکنندگی نهادی، همواره تحت تأثیر سیاست گذاری قدرت های بزرگ قرار داشته است. این پژوهش با تمرکز بر بازه ی زمانی ۱۳۸۳ تا ۱۴۰۰، به بررسی تأثیر سیاست گذاری قدرت های بزرگ بر شکل گیری و جهت گیری سیاست های عمومی افغانستان و پیامدهای آن برای ثبات سیاسی و روابط منطقه ای می پردازد. چارچوب نظری پژوهش بر رویکرد ژئوپلیتیک انتقادی، نهادی گرایی نوین و ادبیات سیاست گذاری عمومی در دولت های شکننده استوار است. روش تحقیق کیفی بوده و بر تحلیل اسنادی و تطبیقی سیاست ها و مواضع قدرت های بزرگ و دولت افغانستان تکیه دارد. یافته ها نشان می دهند که سیاست های عمومی افغانستان در بسیاری از موارد تحت تأثیر اولویت های امنیتی و راهبردی قدرت های بزرگ شکل گرفته و به عنوان متغیر میانجی، نقش مهم در انتقال این تأثیرات به ساختار حکمرانی داخلی ایفا کرده اند. این وضعیت به تضعیف ظرفیت نهادی دولت، افزایش وابستگی سیاستی و تشدید بی ثباتی سیاسی و رقابت های منطقه ای انجامیده است. نوآوری پژوهش در تبیین نقش میانجی سیاست های عمومی در پیوند میان مداخلات خارجی و پیامدهای حکمرانی در افغانستان است. بر این اساس، تقویت استقلال نهادی و توازن در سیاست گذاری عمومی از الزامات کاهش آثار منفی مداخلات خارجی به شمار می رود.

واژگان کلیدی: افغانستان، سیاست گذاری عمومی، قدرت های بزرگ، ژئوپلیتیک، دولت شکننده

ارجاع: نیکویی، کامبخش. (۱۴۰۴). تأثیر سیاست گذاری قدرت های بزرگ بر سیاست های عمومی افغانستان (۱۳۸۳-۱۴۰۰). فصل نامه ی علمی - تحقیقی رنا. دوره ی ۹، شماره ی ۴، صص ۱-۲۵.

¹Department International relations, Law and Political Science Faculty, Rana University, Kabul, Afghanistan (k.nekoui@gmail.com)

^۱ دیپارتمنت روابط بین الملل، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه رنا، کابل، افغانستان.
(k.nekoui@gmail.com)

۱. مقدمه

افغانستان در دهه‌های پسین به عنوان یکی از مهم‌ترین کانون‌های تعامل و تقاطع منافع قدرت‌های بزرگ در نظام بین‌الملل مطرح بوده است. موقعیت ژئوپلیتیکی این کشور در قلب آسیا، هم‌جواری با مناطق حساس امنیتی و قرارگرفتن در مسیرهای ترانزیتی، آن را به عرصه‌ای راهبردی در رقابت‌های ژئوپلیتیکی قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای بدل کرده است. در این چارچوب، ژئوپلیتیک نه تنها یک واقعیت جغرافیایی، بلکه محصول بازنمایی‌ها، گفتمان‌ها و راهبردهای قدرت است که از طریق آن، فضاها، سیاسی و امنیتی معناگذاری و مدیریت می‌شوند (Dodds, 2019). این وضعیت سبب شده است که سیاست‌گذاری قدرت‌های بزرگ هم‌واره بر تحولات داخلی افغانستان سایه افکند و مسیر تصمیم‌گیری‌های کلان این کشور را تحت تأثیر قرار دهد.

بنابراین، مداخلات خارجی در افغانستان نه تنها ساختار سیاسی و امنیتی کشور را متاثر ساخته، بلکه جهت‌گیری سیاست‌های عمومی در حوزه‌هایی چون حکومت‌داری، توسعه، امنیت و روابط منطقه‌ای را نیز شکل داده است. از منظر ژئوپلیتیک انتقادی، این مداخلات بر پایه‌ی گفتمان‌هایی صورت می‌گیرد که افغانستان را به عنوان «فضای بحران»، «دولت شکننده» یا «کانون تهدید امنیتی» بازنمایی می‌کنند؛ گفتمان‌هایی که زمینه‌ی مشروعیت‌بخشی به مداخله و اعمال سیاست‌های بیرونی را فراهم می‌سازند. از این جهت، سیاست‌های عمومی در افغانستان غالباً نه بر مبنای نیازها و اولویت‌های بومی، بلکه در واکنش به الزامات و منافع راهبردی قدرت‌های بزرگ صورت‌بندی شده‌اند.

افزون بر این، ادبیات سیاست‌گذاری عمومی در کشورهای در حال توسعه نشان می‌دهد که شکاف میان طراحی سیاست و اجرای آن، به‌ویژه در شرایط ضعف نهادی و وابستگی خارجی، به یکی از چالش‌های اساسی حکومت‌داری تبدیل می‌شود. گرایندل با تأکید بر سیاسی بودن فرآیند اجرای سیاست‌ها، استدلال می‌کند که محتوای سیاست و زمینه‌ی سیاسی - نهادی اجرای آن، نقش تعیین‌کننده‌ای در موفقیت یا ناکامی سیاست‌های عمومی دارند (Grindle, 1980). در افغانستان نیز، وابستگی مالی، امنیتی و نهادی به بازیگران خارجی، ظرفیت دولت در طراحی و اجرای مستقل سیاست‌های عمومی را به شدت محدود کرده و زمینه‌ساز شکل‌گیری الگوهای سیاست‌گذاری وابسته و واکنشی شده است.

از این رو، پیامدهای این وضعیت تنها به سطح داخلی محدود نمانده، بلکه تأثیرات چشم‌گیر بر ثبات و امنیت منطقه‌ای برجای گذاشته است. تداوم بی‌ثباتی، ضعف حکومت‌داری و ناکامی سیاست‌های توسعه‌ای در افغانستان، به گسترش شبکه‌های ناامنی، افراط‌گرایی و اقتصادهای غیررسمی در سطح منطقه انجامیده است؛ امری که خود به بازتولید نگرانی‌های امنیتی قدرت‌های بزرگ و تداوم چرخه‌ی مداخله منجر شده است (انستیتوت مطالعات استراتژیک افغانستان، ۲۰۱۷). بدین ترتیب، افغانستان در یک چرخه‌ی معیوب ژئوپلیتیکی گرفتار شده است که در آن، مداخله‌ی خارجی و ضعف سیاست‌گذاری عمومی یکدیگر را تقویت می‌کنند.

بنابراین، با توجه به مطالب فوق، پرسش اصلی پژوهش حاضر چنین مطرح می‌شود که سیاست‌گذاری قدرت‌های بزرگ چگونه بر شکل‌گیری و جهت‌گیری سیاست‌های عمومی افغانستان اثر گذاشته و این تأثیرگذاری چه پیامدهایی برای مناسبات و ثبات منطقه‌ای به همراه داشته است. نوآوری این پژوهش در بیان پیوند میان سیاست‌گذاری قدرت‌های بزرگ و پیامدهای منطقه‌ای از طریق تحلیل کیفیت سیاست‌های عمومی و نقش تعدیل‌گر ظرفیت نهادی دولت افغانستان است؛ موضوعی که در مطالعات پیشین کمتر به صورت نظام‌مند مورد بررسی قرار گرفته است.

از این جهت، مقاله می‌کوشد با تحلیل تعامل میان منافع قدرت‌های بزرگ و ظرفیت‌های نهادی افغانستان، الگوهای غالب سیاست‌گذاری عمومی و نتایج منطقه‌ای آن را شناسایی کند. هدف اصلی مقاله، تبیین سازوکارهای اثرگذاری سیاست‌گذاری خارجی بر سیاست‌های عمومی افغانستان و ارزیابی پیامدهای آن بر ثبات منطقه‌ای است. از این رو، مقاله در پیوند دادن ادبیات سیاست‌گذاری عمومی با تحلیل ژئوپلیتیکی افغانستان، می‌کوشد تصویری یک‌پارچه از تأثیرات متقابل سطح داخلی و منطقه‌ای ارائه دهد؛ امری که می‌تواند به فهم عمیق‌تر چالش‌های سیاست‌گذاری در کشورهای شکننده و وابسته کمک کند. بنابراین، در این پژوهش، پیامدهای منطقه‌ای سیاست‌گذاری عمومی در افغانستان نه در قالب مطالعات موردی کشور محور، بلکه در سطح پیامدهای کلان امنیتی، نهادی و ساختاری بررسی شده‌اند؛ پیامدهایی که از رهگذر تعامل میان ضعف ظرفیت نهادی داخلی و مداخلات قدرت‌های بزرگ شکل گرفته و بر محیط پیرامونی افغانستان تأثیر گذاشته‌اند.

۲. چارچوب نظری و مدل تحلیلی پژوهش

چارچوب نظری این مقاله بر تلفیق سه رویکرد ژئوپلیتیک انتقادی، نهادی‌گرایی نوین و سیاست‌گذاری عمومی در دولت‌های شکننده استوار است. مدل تحلیلی نشان می‌دهد که سیاست‌گذاری قدرت‌های بزرگ از طریق ظرفیت نهادی دولت بر کیفیت سیاست‌های عمومی افغانستان اثر گذاشته و در نهایت پیامدهای ژئوپلیتیکی و امنیتی در سطح منطقه‌ای ایجاد می‌کند.

۱-۲. ادبیات نظری

تحلیل سیاست‌های عمومی افغانستان در بستر مداخلات قدرت‌های بزرگ، مستلزم بهره‌گیری از چارچوب‌های نظری میان‌رشته‌ای در حوزه‌ی سیاست‌گذاری عمومی و روابط بین‌الملل است. در این پژوهش، سه رویکرد نظری به عنوان مبنای تحلیلی مورد استفاده قرار می‌گیرد: «رویکرد ژئوپلیتیک انتقادی، نظریه‌ی وابستگی و رویکرد سیاست‌گذاری عمومی در دولت‌های شکننده». در واقع، تلاش می‌شود با تبیین سه رویکرد نظری، زمینه‌ی فهم تیوریک برای توضیح و تبیین داده‌ها پیدا شود.

الف) ژئوپلیتیک انتقادی: ژئوپلیتیک انتقادی بر این فرض استوار است که سیاست‌های قدرت‌های بزرگ تنها حاصل ملاحظات جغرافیایی نیست، بلکه بازتابی از گفتمان‌های قدرت، امنیت و منافع راهبردی است (Ó Tuathail, 1996). برخلاف ادعای ژئوپلیتیک انتقادی مبنی بر نقادی قدرت، این رویکرد با نفی هستی‌شناسی مستقل، امکان تبیین ایجابی واقعیت ژئوپلیتیکی را از دست می‌دهد (ترکمه و همکاران، ۱۴۰۱). در واقع، ژئوپلیتیک انتقادی با تاکید افراطی بر گفتمان، از تبیین سازوکارهای مادی قدرت ناتوان می‌ماند (Dodds, 2007). از این منظر، افغانستان نه تنها یک فضای جغرافیایی، بلکه «میدان بازنمایی امنیتی» برای قدرت‌های بزرگ محسوب می‌شود. این بازنمایی‌ها، سیاست‌گذاری خارجی را توجیه کرده و به‌گونه‌ی غیرمستقیم سیاست‌های عمومی داخلی کشور هدف را شکل می‌دهد (ترکمه و همکاران، ۱۴۰۱: ۳۰). در مورد افغانستان، گفتمان‌هایی چون مبارزه با تروریسم، ثبات منطقه‌ای و امنیت جهانی، چارچوب مداخلات خارجی و جهت‌گیری سیاست‌های عمومی را تعیین کرده‌اند.

ب) نظریه‌ی وابستگی: نظریه‌ی وابستگی که ریشه در اندیشه‌های ساختارگرایانه دارد، بر نابرابری روابط میان کشورهای مرکز و پیرامون تاکید می‌کند. بر بنیاد این نظریه، کشورهای

پیرامونی در فرآیند سیاست‌گذاری عمومی، به‌جای پیروی از نیازهای توسعه‌ای داخلی، متأثر از منافع و الزامات کشورهای مرکزی عمل می‌کنند (ساندرز، ۱۳۹۰: ۲۳۷). در این چارچوب افغانستان، وابستگی مالی، امنیتی و نهادی به قدرت‌های خارجی سبب شده است که سیاست‌های عمومی در حوزه‌هایی مانند توسعه، امنیت و اصلاحات اداری، ماهیتی برون‌زا و ناپایدار داشته باشد (تافلر، ۱۳۹۴: ۲۸۰).

ج) سیاست‌گذاری عمومی در دولت‌های شکننده: ادبیات سیاست‌گذاری عمومی در دولت‌های شکننده نشان می‌دهد که ضعف نهادهای دولتی، ظرفیت محدود اجرایی و مداخلات خارجی، فرآیند سیاست‌گذاری را از مسیر عقلانی و مشارکتی خارج می‌کند (یزدان فام، ۱۳۸۸). در چنین دولت‌هایی، سیاست‌ها اغلب واکنشی، کوتاه‌مدت و وابسته به منابع خارجی هستند. افغانستان به عنوان یک دولت شکننده، نمونه‌ی بارزی از این الگو است که در آن سیاست‌گذاری عمومی به شدت با تحولات امنیتی و تصمیمات بازیگران خارجی گره خورده است.

۲-۲. مدل تحلیلی و فرضیه‌های پژوهش

چارچوب نظری این پژوهش بر تلفیق سه رویکرد نظری ژئوپلیتیک انتقادی، نهادی‌گرایی و ادبیات سیاست‌گذاری عمومی در دولت‌های شکننده استوار است. این ترکیب نظری امکان تحلیل چند سطحی تعامل میان سیاست‌گذاری قدرت‌های بزرگ، ساختار نهادی دولت افغانستان و پیامدهای ملی و منطقه‌ای سیاست‌های عمومی را فراهم می‌سازد. از منظر رویکرد ژئوپلیتیک انتقادی، سیاست‌گذاری قدرت‌های بزرگ تنها بر بنیاد ملاحظات فنی یا همکاری‌های دوجانبه شکل نمی‌گیرد، بلکه متأثر از گفتمان‌های قدرت، امنیت و منافع راهبردی است (ÓTuathail, 1996). در این چارچوب، افغانستان نه به عنوان یک واحد سیاسی مستقل، بلکه به مثابه‌ی فضایی ژئوپلیتیکی بازنمایی می‌شود که در آن رقابت‌های بین‌المللی، تهدیدهای امنیتی و تصورات راهبردی قدرت‌های بزرگ، مبنای مداخلات سیاسی، نظامی و اقتصادی قرار می‌گیرد. این بازنمایی‌های گفتمانی، اولویت‌های تحمیلی در سیاست‌گذاری عمومی افغانستان را شکل داده و جهت‌گیری کلی حکمرانی را تحت تأثیر قرار می‌دهند. بر این اساس، سیاست‌گذاری قدرت‌های بزرگ در این پژوهش نه یک کنش فنی، بلکه سازوکاری گفتمانی برای بازتعریف اولویت‌های سیاست عمومی تلقی می‌شود که در مدل تحلیلی به عنوان متغیر مستقل عمل می‌کند و جهت‌گیری سیاست‌های داخلی را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

فصلنامه‌ی

علمی - تحقیقی رنا
دوره ۹، شماره ۴ (۱۴۰۰-۱۳۸۳)
زمستان ۱۴۰۴ ه.ش

بنابراین، در تکمیل این دیدگاه، نهادی‌گرایی نوین بر نقش نهادهای رسمی و غیررسمی در انتقال، تعدیل و بازتولید فشارهای خارجی در سطح داخلی تاکید می‌کند. برخلاف نهادی‌گرایی کلاسیک که بر ساختارهای رسمی تمرکز داشت، این رویکرد دامنه‌ی تحلیل را به هنجارها، قواعد غیررسمی، الگوهای رفتاری و زمینه‌های تاریخی گسترش می‌دهد (کیوانی امینه، ۱۳۸۵: ۹۷). از این منظر، سیاست‌های عمومی نه تنها محصول انتخاب‌های عقلانی، بلکه نتیجه‌ی تعامل پیچیده نهادها، ایده‌ها و مناسبات قدرت‌اند. نهادها به عنوان «قواعد بازی» تعریف می‌شوند که رفتار کنشگران را محدود یا هدایت می‌کنند (North, 1990). این قواعد می‌توانند رسمی، مانند قوانین و ساختارهای اداری، یا غیررسمی، مانند عرف‌ها و شبکه‌های قدرت باشند. کیفیت و انسجام این نهادها نقش تعیین‌کننده‌ای در کارآمدی سیاست‌های عمومی دارد؛ به گونه‌ای که در دولت‌های برخوردار از نهادهای قوی، سیاست‌گذاری مبتنی بر شواهد، مشارکت‌پذیر و پایدار است، حال آن‌که در دولت‌های دارای نهادهای ضعیف، سیاست‌ها ناپایدار، شخصی‌محور و وابسته به فشارهای بیرونی‌اند.

از این‌رو، یکی از مفاهیم محوری در نهادی‌گرایی نوین، «وابستگی به مسیر» است که بیان می‌کند انتخاب‌های نهادی گذشته، مسیرهای سیاست‌گذاری آینده را محدود ساخته و تغییر آن‌ها را پرهزینه می‌کند. در کشورهایی مانند افغانستان که با گسست‌های نهادی و مداخلات خارجی مکرر مواجه بوده‌اند، این وابستگی اغلب به شکل ناپایداری نهادی و فقدان حافظه‌ی سیاستی بروز می‌یابد. در نتیجه، سیاست‌های عمومی به جای انباشت تجربه و یادگیری نهادی، با تکرار خطاهای پیشین مواجه می‌شوند. افزون بر این، نهادی‌گرایی نوین بر نقش ایده‌ها و هنجارها در سیاست‌گذاری تاکید دارد. در بستر افغانستان، گفتمان‌هایی چون امنیت، ثبات و مبارزه با تروریسم چارچوب غالب سیاست‌گذاری را شکل داده و در مواردی اولویت‌های توسعه‌ای و اجتماعی را به حاشیه رانده‌اند.

ادبیات سیاست‌گذاری عمومی در دولت‌های شکننده نیز نشان می‌دهد که در شرایط ناامنی، وابستگی خارجی و ضعف حاکمیت، سیاست‌گذاری اغلب ماهیتی واکنشی، کوتاه‌مدت و فاقد انسجام راهبردی دارد (Griddle, 2017). در چنین وضعیتی، مسایل سیاستی بیش از آن‌که از مطالبات اجتماعی داخلی نشئت گیرند، از الزامات امنیتی و اقتصادی قدرت‌های بزرگ و نهادهای بین‌المللی متأثر می‌شوند. دستور کار سیاست‌گذاری در چارچوب ملاحظات ژئوپلیتیکی شکل می‌گیرد و فرآیند تدوین سیاست‌ها تحت تأثیر الگوها و توصیه‌های بین‌المللی است که

بدون انطباق نهادی کافی منتقل می‌شوند. در مرحله‌ی اجرا، ضعف ظرفیت نهادی دولت و تعدد بازیگران خارجی به ناهماهنگی و کاهش کارآمدی می‌انجامد و ارزیابی سیاست‌ها نیز بیشتر بر بنیاد معیارهای حامیان خارجی صورت می‌گیرد تا میزان پاسخ‌گویی به نیازهای داخلی و تقویت حکمرانی ملی (World Bank, 2017).

بر بنیاد این چارچوب نظری، مدل تحلیلی پژوهش رابطه علی میان سیاست‌گذاری قدرت‌های بزرگ، کیفیت سیاست‌های عمومی افغانستان و پیامدهای منطقه‌ای را تبیین می‌کند. سیاست‌گذاری قدرت‌های بزرگ به عنوان متغیر مستقل، از طریق مداخلات سیاسی، امنیتی و اقتصادی بر جهت‌گیری سیاست‌های عمومی اثر می‌گذارد. این اثرگذاری به واسطه‌ی کیفیت و ظرفیت نهادی دولت افغانستان تعدیل می‌شود؛ به گونه‌ای که هرچه سطح نهادمندی پایین‌تر باشد، نفوذ سیاست‌های خارجی افزایش یافته و استقلال سیاست‌گذاری داخلی کاهش می‌یابد. در مقابل، تقویت ظرفیت نهادی می‌تواند نقش تعدیل‌کننده ایفا کرده و شدت پیامدهای منفی مداخلات خارجی را کاهش دهد.

بنابراین، سیاست‌های عمومی در این مدل نقش متغیر میانجی را ایفا می‌کنند و از حیث میزان استقلال در تصمیم‌گیری، انسجام در اجرا، پایداری زمانی و کارآمدی در پاسخ به نیازهای اجتماعی قابل ارزیابی‌اند. در صورت فقدان استقلال و انسجام نهادی، این سیاست‌ها نه تنها به بازتولید ناکارآمدی در سطح ملی می‌انجامند، بلکه زمینه‌ی انتقال بی‌ثباتی به سطح منطقه‌ای را نیز فراهم می‌سازند. پیامدهایی چون تشدید رقابت‌های ژئوپلیتیکی، گسترش ناامنی مرزی، تغییر الگوهای مهاجرت و افزایش تنش‌های فرامرزی نشان می‌دهد که کیفیت سیاست‌گذاری عمومی می‌تواند به عاملی تعیین‌کننده در شکل‌گیری نظم و امنیت منطقه‌ای بدل شود. در پرتو این مدل تحلیلی، پژوهش حاضر بر سه فرضیه استوار است: نخست، افزایش شدت سیاست‌گذاری و مداخله‌ی قدرت‌های بزرگ در افغانستان با کاهش استقلال سیاست‌های عمومی رابطه‌ی معنادار دارد؛ دوم، ضعف نهادی دولت افغانستان رابطه میان سیاست‌گذاری خارجی و ناکارآمدی سیاست‌های عمومی را تشدید می‌کند؛ و سوم، سیاست‌های عمومی وابسته و ناپایدار در افغانستان به افزایش بی‌ثباتی و تشدید رقابت‌های ژئوپلیتیکی در سطح منطقه‌ای منجر می‌شود. بر این اساس، کیفیت سیاست‌گذاری عمومی حلقه‌ی واسط انتقال اثر از سطح ملی به سطح منطقه‌ای و تعیین‌کننده شدت و جهت پیامدهای ژئوپلیتیکی آن است. در نتیجه،

فصل‌نامه‌ی

علمی - تحقیقی رنا

دوره‌ی (۹)، شماره‌ی (۴)

زمستان ۱۴۰۴ ه.ش

چرخه‌ی سیاست‌گذاری در افغانستان از یک فرآیند درون‌زا و نهادمند به سازوکاری برون‌زا، امنیت‌محور و متأثر از اولویت‌های خارجی تبدیل شد.

۳-۲. پیشینه‌ی پژوهش

مطالعات متعدد به بررسی نقش قدرت‌های بزرگ در تحولات سیاسی و امنیتی افغانستان پرداخته‌اند؛ با این حال، بخش چشم‌گیر از این پژوهش‌ها تمرکز اصلی خود را بر ابعاد نظامی و امنیتی معطوف کرده‌اند. برای نمونه، می‌توان به آثار احمد رشید (۲۰۰۸) و بارت روبین (۲۰۱۳) اشاره کرد که هر دو، نقش ایالات متحده و متحدانش را در فرآیند بازسازی سیاسی افغانستان تحلیل کرده و نشان داده‌اند که در این روند، اولویت‌های امنیتی بر سیاست‌های توسعه‌ای غلبه داشته است.

در کنار این، برخی پژوهش‌ها به پیامدهای منطقه‌ای مداخلات خارجی در افغانستان توجه کرده‌اند. در این زمینه، بارفیلد در کتاب «افغانستان: تاریخ فرهنگی - سیاسی» (۱۳۹۶) تأکید می‌کند که سیاست‌های قدرت‌های بزرگ در افغانستان، به تشدید رقابت‌های منطقه‌ای میان بازیگرانی چون پاکستان، ایران، روسیه و چین انجامیده است. این رقابت‌ها به صورت غیرمستقیم بر سیاست‌های عمومی افغانستان نیز تأثیر گذاشته‌اند. هم‌چنین، سپنتا در کتاب «سیاست افغانستان؛ روایتی از درون» (۱۳۹۶) با بررسی مواضع و سیاست‌های افغانستان در قبال کشورهای غربی و بازیگران منطقه‌ای، مداخلات خارجی، عدم اتکا به نیروهای بومی و ضعف در سیاست‌گذاری‌های ملی را از جمله عوامل ناکامی دولت‌سازی در افغانستان پسمانزعه می‌داند. در حوزه‌ی سیاست‌گذاری عمومی، با وجود اهمیت موضوع، مطالعات اندکی به گونه‌ی مستقیم به پیوند میان سیاست خارجی و سیاست‌های عمومی افغانستان پرداخته‌اند. میرویس بلخی در کتاب «ملت‌سازی امریکایی؛ مقایسه‌ی عراق و افغانستان»، بر سیاست‌های اعمالی و استراتژی‌های دولت-ملت‌سازی امریکایی در افغانستان و عراق اشاره کرده است. دانش (۱۳۹۸) نیز در مقاله‌ی پژوهشی خود، با تمرکز بر نقش قدرت‌های بزرگ و مفهوم امنیت انسانی در افغانستان، عوامل بیرونی را مهم‌ترین مانع شکل‌گیری سیاست‌گذاری‌های پایدار و مستحکم در مناسبات خارجی کشور معرفی می‌کند. افزون بر این، گزارش‌های برنامه‌ی توسعه‌ی ملل متحد (UNDP, 2019) نشان می‌دهد که وابستگی شدید به کمک‌های خارجی، به تضعیف مالکیت ملی سیاست‌ها و کاهش اثربخشی آن‌ها انجامیده است. هم‌چنین بانک جهانی (World

Bank, 2017) تاکید می‌کند که سیاست‌های تحمیلی و نسخه‌های یک‌سان‌سازی‌شده، با بافت اجتماعی و ظرفیت‌های نهادی افغانستان سازگاری نداشته‌اند.

بر این اساس، ضعف اصلی در ادبیات موجود، نبود تحلیلی یک‌پارچه است که رابطه میان «سیاست‌گذاری قدرت‌های بزرگ، سیاست‌های عمومی افغانستان و پیامدهای منطقه‌ای آن‌ها» را در قالب یک چارچوب تحلیلی منسجم بررسی کند. مقاله‌ی حاضر می‌کوشد با تلفیق رویکردهای نظری پیش‌گفته، این کمبودی را پوشش داده و سهمی در توسعه‌ی ادبیات سیاست‌گذاری عمومی در بستر دولت‌های شکننده ایفا نماید. بنابراین، با توجه به مطالعات انجام‌شده در سه حوزه، این داده‌ها قابل بحث است:

الف) سیاست‌گذاری عمومی در بستر مداخله‌ی خارجی: سیاست‌گذاری عمومی در کشورهایی که با مداخله‌ی خارجی مواجه‌اند، از منطق و سازوکارهایی متفاوت از دولت‌های باثبات و مستقل برخوردار است. مداخله‌ی خارجی، چه به صورت نظامی، سیاسی، اقتصادی یا نهادی، فرآیند تصمیم‌گیری عمومی را تحت تأثیر قرار داده و اولویت‌های سیاستی را از نیازهای داخلی به سمت منافع و ملاحظات بازیگران خارجی سوق می‌دهد. در چنین شرایطی، سیاست‌های عمومی نه بر بنیاد اجماع اجتماعی و ظرفیت نهادی، بلکه در چارچوب الزامات امنیتی و راهبردی قدرت‌های مداخله‌گر تدوین و اجرا می‌شوند.

از این جهت، ادبیات سیاست‌گذاری عمومی نشان می‌دهد که یکی از پیامدهای اصلی مداخله‌ی خارجی، تضعیف «مالکیت ملی» سیاست‌ها است. زمانی که طراحی و تأمین مالی سیاست‌ها به نهادها و دولت‌های خارجی وابسته باشد، نقش نهادهای داخلی در تعیین اهداف، ابزارها و ارزیابی سیاست‌ها کاهش می‌یابد (رضایی قادی، ۱۳۹۹). این وضعیت به شکل‌گیری سیاست‌هایی منجر می‌شود که اگرچه در اسناد رسمی کارآمد و استاندارد به نظر می‌رسند، اما با واقعیت‌های اجتماعی، فرهنگی و نهادی کشور هدف هم‌خوانی ندارند. در چارچوب دولت‌های شکننده، مداخله‌ی خارجی با رویکرد «امنیتی‌سازی سیاست‌گذاری» همراه است. بدین معنا که حوزه‌هایی چون توسعه، آموزش، سلامت و رفاه اجتماعی نیز در ذیل اهداف امنیتی تعریف می‌شوند. در مورد افغانستان، سیاست‌های عمومی پس از ۲۰۰۱ تحت تأثیر گفتمان مبارزه با تروریسم و ثبات امنیتی طراحی شدند؛ امری که موجب اولویت یافتن سیاست‌های کوتاه‌مدت و اضطرابی بر برنامه‌های توسعه‌ی پایدار گردید (Rubin, 2013).

از این رهگذر، از منظر نظریه وابستگی، مداخله‌ی خارجی سبب بازتولید روابط نابرابر در فرآیند سیاست‌گذاری می‌شود. کشورهای مداخله‌پذیر به دریافت‌کنندگان سیاست‌ها و الگوهای آماده تبدیل شده و نقش آن‌ها از «طراح سیاست» به «مجری سیاست‌های برون‌زا» تنزل می‌یابد. این امر نه تنها ظرفیت نهادی دولت را تضعیف می‌کند، بلکه امکان یادگیری سیاستی و انباشت تجربه‌ی بومی را نیز محدود می‌سازد. یکی دیگر از پیامدهای مداخله خارجی در سیاست‌گذاری عمومی، شکل‌گیری ناهماهنگی نهادی و چندپارگی سیاست‌ها است. حضور بازیگران متعدد خارجی با اولویت‌ها و دستورکارهای متفاوت، به تولید سیاست‌های موازی و متعارض می‌انجامد (جعفری، ۱۳۹۶). در افغانستان، این وضعیت به وضوح در حوزه‌هایی چون اصلاحات اداری، توسعه‌ی محلی و ارایه‌ی خدمات عمومی مشاهده شده است؛ جایی که پروژه‌های متعدد خارجی بدون هماهنگی موثر با نهادهای ملی اجرا شده‌اند.

بنابراین، سیاست‌گذاری عمومی در بستر مداخله خارجی، با کاهش پاسخ‌گویی دولت به شهروندان همراه است. هنگامی که دولت بیش‌تر به حامیان خارجی پاسخ‌گو باشد تا جامعه‌ی داخلی، شکاف میان دولت و ملت تعمیق یافته و مشروعیت سیاست‌ها کاهش می‌یابد. این وضعیت می‌تواند به بی‌اعتمادی عمومی، ناکامی سیاست‌ها و در نهایت بی‌ثباتی سیاسی منجر شود؛ پدیده‌ای که در تجربه‌ی افغانستان به‌گونه‌ی مکرر مشاهده شده است.

ب) نهادی‌گرایی و سیاست‌گذاری در دولت‌های شکننده: نهادی‌گرایی به عنوان یکی از رویکردهای مهم در تحلیل سیاست‌گذاری عمومی، بر نقش نهادهای رسمی و غیررسمی در شکل‌دهی به رفتار بازیگران، فرآیند تصمیم‌گیری و نتایج سیاستی تأکید دارد (محلوجی و همکاران، ۱۴۰۰). از منظر این رویکرد، کیفیت نهادها تعیین‌کننده‌ی اصلی کارآمدی سیاست‌های عمومی است و بدون وجود نهادهای باثبات، پاسخ‌گو و مشروع، سیاست‌گذاری به نتایج پایدار منجر نخواهد شد. یا به قول کوهین، نهادها را تنها تنظیم‌کننده‌ی منافع می‌داند و این نهادها رفتار و کنش انسان را در مناسبات منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای به نمایش می‌گذارد (صبری، ۱۳۹۱: ۶۹). از این‌رو، این مسئله در دولت‌های شکننده اهمیتی دوچندان می‌یابد؛ زیرا ضعف نهادی یکی از ویژگی‌های اصلی این دولت‌ها به شمار می‌رود.

در دولت‌های شکننده، نهادها با مشکلاتی چون فقدان ظرفیت اجرایی، عدم انسجام سازمانی، ضعف حاکمیت قانون و نفوذ شبکه‌های غیررسمی قدرت مواجه‌اند (یزدان فام، ۱۳۸۸). این

وضعیت سبب می‌شود که سیاست‌گذاری عمومی به جای پیروی از قواعد نهادی شفاف، تابع ملاحظات شخصی، سیاسی و امنیتی گردد. در چنین شرایطی، حتی سیاست‌های به ظاهر عقلانی و فنی نیز در مرحله‌ی اجرا با شکست مواجه می‌شوند. از این‌رو، نهادی‌گرایی تاریخی بر این نکته تأکید دارد که نهادها محصول مسیرهای تاریخی و تجربیات انباشته‌شده‌اند و تغییر آن‌ها نیازمند زمان و تداوم است (زارعی، ۱۳۹۲). در دولت‌های شکننده مانند افغانستان، مداخلات خارجی و تغییرات سیاسی سریع، موجب گسست نهادی و عدم شکل‌گیری مسیرهای پایدار سیاست‌گذاری شده است. نتیجه‌ی آن، تولید سیاست‌هایی است که فاقد حافظه نهادی بوده و با تغییر بازیگران یا شرایط امنیتی به سرعت کنار گذاشته می‌شوند.

براین پایه، از منظر نهادی‌گرایی جدید، تعامل میان نهادهای داخلی و فشارهای خارجی نقش مهم در شکل‌گیری سیاست‌ها دارد. در دولت‌های شکننده، نهادهای ضعیف داخلی توان ایستادگی یا بومی‌سازی الگوهای سیاستی وارداتی را ندارند. در نتیجه، سیاست‌های عمومی بیش‌تر براساس الگوهای بین‌المللی طراحی می‌شوند، بدون آن‌که با زمینه‌ی اجتماعی و فرهنگی کشور سازگار شوند. این امر به کاهش اثربخشی سیاست‌ها و تضعیف مشروعیت نهادی می‌انجامد (World Bank, 2017).

از این‌رو، نکته‌ی محوری دیگر در نهادی‌گرایی، تمایز میان نهادهای رسمی و غیررسمی است. در بسیاری از دولت‌های شکننده، نهادهای غیررسمی مانند شبکه‌های قومی، قبیله‌ای یا مذهبی، نقشی پررنگ‌تر از نهادهای رسمی در سیاست‌گذاری و اجرا ایفا می‌کنند. در واقع، نادیده‌گرفتن این نهادها در فرآیند سیاست‌گذاری، یکی از دلایل اصلی ناکامی سیاست‌های عمومی در کشورهایی مانند افغانستان بوده است. بنابراین، در نهایت ادبیات نهادی‌گرایی نشان می‌دهد که سیاست‌گذاری موفق در دولت‌های شکننده مستلزم تمرکز بر نهادسازی تدریجی، تقویت ظرفیت‌های بومی و افزایش هماهنگی نهادی است. بدون توجه به این الزامات، سیاست‌های عمومی در چنین دولت‌هایی هم‌چنان شکننده، وابسته و ناپایدار باقی خواهند ماند.

ج) افغانستان در مطالعات سیاست‌گذاری و حکمرانی: افغانستان در ادبیات سیاست‌گذاری و حکمرانی، به عنوان نمونه‌ای از دولت شکننده و وابسته مورد توجه پژوهشگران قرار گرفته است. تمرکز اصلی این مطالعات بر چگونگی تعامل میان ساختارهای ضعیف حکمرانی، مداخلات خارجی و پیامدهای آن بر سیاست‌های عمومی بوده است. بسیاری از

فصلنامه‌ی

علمی - تحقیقی رنا
دوره ۹، شماره ۴ (۱۴۰۰-۱۳۸۳)
ژمستان ۱۴۰۴ ه.ش

پژوهش‌ها نشان می‌دهند که سیاست‌گذاری در افغانستان بیش از آن‌که مبتنی بر برنامه‌ریزی بلندمدت، نهادسازی پایدار و تقویت ظرفیت‌های داخلی باشد، تابع شرایط امنیتی ناپایدار و اولویت‌های سیاسی و راهبردی بازیگران خارجی بوده است (Rubin, 2013). این وضعیت موجب شده است که سیاست‌های عمومی ماهیت واکنشی و کوتاه‌مدت داشته و از ایفای کارکردهای هنجارساز و نهادی خود بازمانند؛ در حالی‌که ادبیات سیاست‌گذاری عمومی تاکید دارد سیاست‌ها باید در خدمت بازتولید هنجارهای مدنی، جامعه‌پذیری سیاسی و تقویت سرمایه‌های غیرمادی باشند (حیدری، ۱۳۹۹).

از این‌رو، یکی از محورهای مهم در مطالعات حکمرانی افغانستان، مسئله‌ی دولت‌سازی و نهادسازی پس از سال ۲۰۰۱ است. پژوهشگران بر این باورند که تلاش‌های بین‌المللی برای بازسازی نهادهای دولتی، اگرچه به ایجاد ساختارهای رسمی حکمرانی انجامید، اما به دلیل اتکای بیش از حد به الگوهای وارداتی و عدم توجه کافی به زمینه‌های اجتماعی و فرهنگی، نتوانست به حکمرانی موثر و پایدار منجر شود (بارفلید، ۱۳۹۶). در این چارچوب، سیاست‌های عمومی بیش‌تر فاقد پیوست نهادی و اجتماعی بوده و نتوانسته‌اند میان اهداف کلان نظام سیاسی و نیازهای واقعی جامعه، پیوندی پایدار برقرار سازند؛ امری که از منظر نظریه‌های سیاست‌گذاری عمومی، شرط اساسی کارآمدی سیاست‌ها محسوب می‌شود (حیدری، ۱۳۹۹).

بخش دیگری از ادبیات، به الگوی حکمرانی چند سطحی و نقش بازیگران غیردولتی در افغانستان می‌پردازد. مطالعات نشان می‌دهد که در غیاب دولت مقتدر و نهادهای اجرایی کارآمد، سازمان‌های بین‌المللی، نهادهای غیردولتی و شبکه‌های محلی نقش مهمی در طراحی و اجرای سیاست‌های عمومی، به‌ویژه در حوزه‌های خدمات اجتماعی و توسعه‌ای، ایفا کرده‌اند. اگرچه این وضعیت در کوتاه مدت به ارائه خدمات عمومی کمک کرده است، اما در بلند مدت موجب تضعیف پاسخ‌گویی دولت، کاهش مشروعیت نهادی و استمرار وابستگی ساختاری در سیاست‌گذاری شده است. این امر با یافته‌های پژوهش‌های مربوط به حکمرانی خوب هم‌خوانی دارد که نشان می‌دهند عدم شفافیت، پاسخ‌گویی و مشارکت نهادی، سیاست‌گذاری را به فرایندی ناکارآمد تبدیل می‌کند (مقیمی و همکاران، ۱۳۹۵).

از منظر سیاست‌گذاری توسعه، گزارش‌های نهادهای بین‌المللی بر ناکارآمدی سیاست‌های مبتنی بر کمک خارجی در افغانستان تاکید دارند. گزارش‌های برنامه‌ی توسعه‌ی ملل متحد

فصل‌نامه‌ی

علمی - تحقیقی رنا

دوره‌ی (۹)، شماره‌ی (۴)

زمستان ۱۴۰۴ هـ.ش

(UNDP) و بانک جهانی نشان می‌دهند که فقدان هماهنگی میان سیاست‌ها، ضعف مالکیت ملی، ناپایداری منابع مالی و اتکای بیش از حد به کمک‌های خارجی، از عوامل اصلی شکست بسیاری از برنامه‌های توسعه‌ای در افغانستان بوده‌اند. این یافته‌ها با ارزیابی‌های داخلی نیز هم‌راستا است؛ به گونه‌ای که اسناد راهبردی افغانستان بر ضرورت تقویت ظرفیت نهادی دولت، اصلاح فرآیندهای سیاست‌گذاری و ایجاد پیوند میان امنیت، حکمرانی و توسعه تاکید می‌کنند (جمهوری اسلامی افغانستان، ۱۳۸۷).

در مطالعات جدیدتر، برخی پژوهش‌ها به پیوند میان سیاست‌گذاری داخلی افغانستان و پیامدهای منطقه‌ای آن پرداخته‌اند. این مطالعات نشان می‌دهد که ضعف حکمرانی و ناکامی سیاست‌های عمومی در افغانستان، پیامدهایی فراتر از مرزهای ملی داشته و به تشدید ناامنی منطقه‌ای، افزایش مهاجرت، گسترش اقتصاد غیر رسمی و تشدید رقابت‌های ژئوپلیتیکی در منطقه انجامیده است. این یافته‌ها نشان می‌دهند که ناکارآمدی سیاست‌گذاری عمومی در افغانستان تنها یک مسئله‌ی داخلی نیست، بلکه به چالشی منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای تبدیل شده است (رحیمی، ۱۳۹۹).

بنابراین، بررسی ادبیات موجود نشان می‌دهد که اگرچه مطالعات متعددی درباره‌ی افغانستان انجام شده است، اما اغلب آن‌ها یا بر ابعاد امنیتی تمرکز داشته‌اند یا سیاست‌گذاری عمومی را به صورت پراکنده و غیرنظام‌مند بررسی کرده‌اند. پژوهش حاضر با تلفیق مباحث سیاست‌گذاری عمومی، حکمرانی و توسعه و با توجه هم‌زمان به سطوح داخلی و منطقه‌ای، می‌کوشد ضعف موجود در ادبیات را پوشش دهد و تصویری جامع‌تر از جایگاه افغانستان در مطالعات سیاست‌گذاری و حکمرانی ارائه کند.

۳. سیاست‌گذاری قدرت‌های بزرگ و تأثیر آن بر سیاست‌های عمومی افغانستان

افغانستان در دو دهه‌ی پسین به یکی از مهم‌ترین عرصه‌های اعمال سیاست‌گذاری قدرت‌های بزرگ در نظام بین‌الملل تبدیل شده است. موقعیت ژئوپلیتیکی، چالش‌های امنیتی فراملی و ضعف نهادی دولت، زمینه‌ای فراهم کرده است که سیاست‌های خارجی بازیگران بزرگ به گونه‌ی مستقیم و غیرمستقیم بر سیاست‌های عمومی افغانستان اثرگذار باشند. این تأثیرگذاری را می‌توان در سه سطح اصلی امنیتی، سیاسی - نهادی و اقتصادی تحلیل کرد.

۱-۳. بعد امنیتی سیاست‌گذاری قدرت‌های بزرگ

سیاست‌گذاری امنیتی قدرت‌های بزرگ، به‌ویژه پس از ۲۰۰۱، نقش محوری در جهت‌دهی سیاست‌های عمومی افغانستان داشته است. تمرکز بر مبارزه با تروریسم و تثبیت امنیت، سبب امنیتی‌سازی حوزه‌های مختلف سیاست‌گذاری شد؛ به‌گونه‌ای که حتی سیاست‌های توسعه‌ای و اجتماعی در چارچوب اهداف امنیتی تعریف گردیدند (سپنتا، ۱۳۹۶). این رویکرد موجب اولویت‌یافتن سیاست‌های کوتاه‌مدت و اضطراری بر برنامه‌های توسعه پایدار و نهادمند شد.

۲-۳. بُعد سیاسی - نهادی

در سطح سیاسی - نهادی، قدرت‌های بزرگ از طریق حمایت از ساختارهای حکومتی، اصلاحات اداری و فرآیندهای سیاسی، در سیاست‌گذاری عمومی افغانستان نقش‌آفرینی کرده‌اند. اگرچه این مداخلات به ایجاد نهادهای رسمی و اسناد سیاستی متعدد انجامید، اما به‌دلیل اتکای بیش از حد به الگوهای وارداتی و ضعف ظرفیت نهادی، بسیاری از این سیاست‌ها فاقد کارآمدی و پایداری بودند (آیده، ۱۳۹۹). از این‌رو، سیاست‌گذاری عمومی بیش از آن‌که بازتاب اجماع ملی باشد، متأثر از ملاحظات و اولویت‌های خارجی باقی ماند.

۳-۳. بُعد اقتصادی و توسعه‌ای

در حوزه‌ی اقتصادی و توسعه‌ای، وابستگی شدید به کمک‌های خارجی، ساختار سیاست‌گذاری عمومی افغانستان را به شدت تحت تأثیر قرار داده است. سیاست‌های توسعه‌ای در قالب پروژه‌های کوتاه‌مدت و مبتنی بر منابع خارجی طراحی شدند که با تغییر اولویت‌های حامیان بین‌المللی دچار وقفه یا توقف شدند (World Bank, 2017). این وضعیت افزون تضعیف مالکیت ملی سیاست‌ها، مانع از شکل‌گیری یک استراتژی توسعه‌ی پایدار و بومی گردید (رامیار، ۱۳۹۹).

۴-۳. پیامدهای سیاست‌گذاری قدرت‌های بزرگ بر سیاست‌های عمومی

برآیند سیاست‌گذاری قدرت‌های بزرگ در افغانستان، شکل‌گیری سیاست‌های عمومی وابسته، واکنشی و ناپایدار بوده است. این سیاست‌ها اغلب فاقد انسجام نهادی، پیوست اجتماعی و سازوکارهای پاسخ‌گویی بوده و در نتیجه نتوانسته‌اند به بهبود پایدار حکمرانی و توسعه منجر شوند. افزون بر این، هم‌زمانی مداخلات متعدد و گاه متعارض بازیگران خارجی، موجب

چندپارگی سیاست‌ها و کاهش اثربخشی آن‌ها شده است. در مجموع، سیاست‌گذاری قدرت‌های بزرگ با وجود برخی دست‌آوردهای کوتاه‌مدت، در بلندمدت به تضعیف استقلال سیاست‌گذاری عمومی افغانستان انجامیده است. این وضعیت نه تنها چالش‌های داخلی را تشدید کرده، بلکه زمینه‌ساز پیامدهای منطقه‌ای گسترده‌ای شده است که در بخش بعدی مقاله مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۳-۱. دستورکارگذاری سیاست‌ها در بستر رقابت قدرت‌های بزرگ

دستورکارگذاری سیاست‌ها، در افغانستان به شدت متأثر از رقابت قدرت‌های بزرگ بوده است. در این چارچوب، موضوعاتی که وارد دستور کار سیاست‌گذاری عمومی شده‌اند، اغلب بازتاب اولویت‌های امنیتی و راهبردی بازیگران خارجی بوده‌اند، نه نیازهای اجتماعی و توسعه‌ای داخلی. رقابت میان قدرت‌های بزرگ سبب شده است که دستورکار سیاست‌گذاری افغانستان ماهیتی برون‌زا، امنیت‌محور و ناپایدار پیدا کند. بنابراین، دستورکارگذاری سیاست‌ها بر محور مسایل ذیل تبیین و توصیف شده اند:

الف) امنیت: امنیت مهم‌ترین محور دستورکارگذاری سیاست‌ها در افغانستان بوده است. پس از ۲۰۰۱، گفتمان مبارزه با تروریسم و تثبیت امنیت، به محور اصلی سیاست‌گذاری عمومی تبدیل شد و سایر حوزه‌ها در ذیل آن تعریف شده‌اند. رقابت قدرت‌های بزرگ در مدیریت تهدیدات امنیتی، به امنیتی‌سازی سیاست‌ها انجامید؛ به گونه‌ای که تصمیم‌گیری‌ها بیش‌تر بر اساس الزامات نظامی و کوتاه‌مدت صورت گرفت تا ملاحظات نهادی و اجتماعی. در واقع، این رویکرد موجب حاشیه‌نشینی مشارکت مردمی و تضعیف سیاست‌های پیشگیرانه و توسعه‌محور شد.

ب) بازسازی: بازسازی افغانستان به عنوان یکی از محورهای اصلی دستورکار بین‌المللی مطرح شد، اما این بازسازی بیش از آن که مبتنی بر نیازهای واقعی جامعه باشد، در چارچوب رقابت قدرت‌های بزرگ و نمایش تعهد بین‌المللی تعریف گردید (سپنتا، ۱۳۹۶). پروژه‌های بازسازی کوتاه‌مدت، پراکنده و وابسته به منابع خارجی بودند و هماهنگی نهادی محدودی با ساختارهای داخلی داشتند. این وضعیت به تولید سیاست‌های بازسازی ناپایدار و فاقد اثرگذاری بلندمدت انجامید.

فصلنامه‌ی

علمی - تحقیقی رنا
دوره‌ی (۹)، شماره‌ی (۴)
زمستان ۱۴۰۴ ه.ش

ج) دولت‌سازی: دولت‌سازی یکی دیگر از محورهای مهم دستورکارگذاری سیاست‌ها در افغانستان بوده است. قدرت‌های بزرگ تلاش کردند الگوهای حکمرانی و نهادهای سیاسی مورد نظر خود را در افغانستان پیاده‌سازی کنند. با این حال، این الگوها بدون توجه کافی به بافت اجتماعی، تاریخی و نهادی کشور طراحی شدند. در نتیجه، سیاست‌های دولت‌سازی به جای تقویت مشروعیت و ظرفیت دولت، به وابستگی نهادی و تضعیف پاسخ‌گویی داخلی انجامید (بلخی، ۱۳۹۹: ۸۸-۸۹).

د) توسعه: توسعه‌ی اقتصادی و اجتماعی، اگرچه در اسناد سیاستی جایگاه مهم داشت، اما در حاشیه‌ی دستورکار امنیتی قرار گرفت. رقابت قدرت‌های بزرگ سبب شد سیاست‌های توسعه‌ای بیش‌تر به عنوان ابزار تثبیت امنیت و نفوذ سیاسی مورد استفاده قرار گیرند تا هدفی مستقل و بلندمدت که نشست‌های متعدد جهانی پیرامون مسایل افغانستان گواهی بر این مدعا است. این امر موجب ناپایداری سیاست‌های توسعه و عدم تحقق نتایج ملموس در بهبود معیشت و رفاه عمومی شد.

۳-۲. تدوین و تصویب سیاست‌های عمومی تحت تأثیر ملاحظات ژئوپلیتیک

مرحله‌ی تدوین و تصویب سیاست‌های عمومی در افغانستان به‌گونه‌ی چشم‌گیر تحت تأثیر ملاحظات ژئوپلیتیک و رقابت قدرت‌های بزرگ قرار داشته است. در این مرحله، سیاست‌ها نه تنها بر اساس نیازهای داخلی، بلکه در چارچوب توازن منافع بازیگران خارجی، تعهدات بین‌المللی و الزامات امنیتی منطقه‌ای طراحی و رسمی شده‌اند. این امر موجب شده است که فرآیند سیاست‌گذاری از مسیرهای نهادمند و مشارکتی فاصله بگیرد.

در فرآیند تدوین سیاست‌ها، نقش نهادهای بین‌المللی و مشاوران خارجی برجسته بوده است. بسیاری از اسناد سیاستی در حوزه‌های امنیت، اصلاحات اداری و توسعه‌ی اقتصادی، با الگوگیری از نسخه‌های استاندارد بین‌المللی تهیه شده‌اند که هدف آن‌ها هم‌راستاسازی سیاست‌های داخلی با اولویت‌های ژئوپلیتیک حامیان خارجی بوده است. در واقع، محتوای سیاست‌ها اغلب بازتاب‌دهنده ملاحظات امنیتی و راهبردی فراتر از مرزهای ملی بوده و با واقعیت‌های اجتماعی و نهادی افغانستان هم‌خوانی محدودی داشته است.

مرحله‌ی تصویب سیاست‌ها نیز تحت تأثیر فشارهای ژئوپلیتیک قرار داشته است. تعهدات دولت افغانستان به توافقات و برنامه‌های بین‌المللی، دامنه‌ی اختیار نهادهای قانون‌گذاری و اجرایی را

محدود کرده و فرآیند تصویب سیاست‌ها را به امری شتاب‌زده و غیررقابتی تبدیل کرده است. در بسیاری از موارد، سیاست‌ها برای حفظ حمایت خارجی یا پاسخ به انتظارات بین‌المللی تصویب شده‌اند، نه بر بنیاد اجماع داخلی یا ارزیابی دقیق پیامدها.

از این جهت، از منظر نهادی‌گرایی نوین، این وضعیت به تضعیف مشروعیت نهادی سیاست‌ها انجامیده است. هنگامی که سیاست‌ها تحت فشار ژئوپلیتیک و بدون مشارکت گسترده ذی‌نفعان داخلی تصویب می‌شوند، احتمال اجرای ناقص و ایستادگی اجتماعی افزایش می‌یابد. تجربه افغانستان نشان می‌دهد که بسیاری از سیاست‌های کلان به دلیل فقدان پشتیبانی نهادی و اجتماعی، در مرحله‌ی اجرا با ناکامی مواجه شده‌اند. بنابراین، تدوین و تصویب سیاست‌های عمومی تحت تأثیر ملاحظات ژئوپلیتیک، به شکل‌گیری سیاست‌هایی انجامیده است که اگرچه در سطح بین‌المللی مشروعیت یافته‌اند، اما در سطح داخلی از انسجام، پایداری و اثربخشی لازم برخوردار نبوده‌اند. این شکاف میان مشروعیت خارجی و کارآمدی داخلی، یکی از چالش‌های اساسی سیاست‌گذاری عمومی در افغانستان به شمار می‌رود.

۳-۳. اجرای سیاست‌ها و محدودیت‌های نهادی دولت افغانستان

مرحله‌ی اجرای سیاست‌های عمومی در افغانستان بیش از سایر مراحل چرخه سیاست‌گذاری، تحت تأثیر محدودیت‌های نهادی و ساختاری دولت قرار داشته است. حتی در مواردی که سیاست‌ها در سطح اسنادی به صورت جامع تدوین و تصویب شده‌اند، ضعف ظرفیت نهادی، ناامنی و مداخلات خارجی، اجرای موثر آن‌ها را با چالش‌های جدی مواجه ساخته است. یکی از مهم‌ترین محدودیت‌های نهادی دولت افغانستان، ضعف ظرفیت اجرایی است. کمبود نیروی انسانی متخصص، ناکارآمدی ساختارهای اداری و نبود نظام شفاف پاسخ‌گویی، موجب شده است که سیاست‌ها در مرحله‌ی اجرا با تاخیر، انحراف یا توقف مواجه شوند. این ضعف اجرایی به‌ویژه در سیاست‌های توسعه‌ای و خدمات عمومی نمود بیش‌تری داشته است.

بنابراین، محدودیت نهادی دیگر، چندپارگی نهادی و نبود هماهنگی میان نهادها است. حضور بازیگران متعدد داخلی و خارجی در اجرای سیاست‌ها، موجب هم‌پوشانی وظایف و تعارض مأموریت‌ها شده است (World Bank, 2017). در چنین شرایطی، دولت نقش محوری خود را در هدایت و نظارت بر اجرای سیاست‌ها از دست داده و به یکی از بازیگران در میان شبکه‌ای از کنشگران تبدیل شده است. افزون بر این، وابستگی مالی به کمک‌های خارجی، استقلال دولت

در اجرای سیاست‌ها را محدود کرده است. بسیاری از سیاست‌ها به دلیل وابستگی به منابع خارجی، تابع اولویت‌ها و زمان‌بندی حامیان بین‌المللی بوده‌اند؛ امری که پایداری و تداوم اجرای آن‌ها را تضعیف کرده است (UNDP, 2019). با کاهش یا قطع کمک‌ها، اجرای سیاست‌ها نیز متوقف یا تضعیف شده است.

از این جهت، از منظر نهادی‌گرایی نوین، غلبه نهادهای غیررسمی بر نهادهای رسمی نیز یکی از موانع جدی اجرای سیاست‌ها در افغانستان به شمار می‌رود. شبکه‌های قومی، محلی و غیررسمی قدرت، در بسیاری از موارد مسیر اجرای سیاست‌ها را تغییر داده یا آن را با منافع خاص هماهنگ کرده‌اند. این امر موجب کاهش انسجام و پیش‌بینی‌پذیری سیاست‌ها شده است. در مجموع، اجرای سیاست‌های عمومی در افغانستان در بستر محدودیت‌های نهادی، به شکل‌گیری شکاف عمیق میان سیاست‌های مصوب و نتایج عملی آن‌ها انجامیده است. این شکاف، نه تنها اثربخشی سیاست‌گذاری را کاهش داده، بلکه اعتماد عمومی به نهادهای دولتی را نیز تضعیف کرده است؛ وضعیتی که پیامدهای آن در سطح منطقه‌ای نیز قابل مشاهده است.

۴. پیامدهای منطقه‌ای سیاست‌های عمومی در افغانستان

سیاست‌های عمومی افغانستان که در بستر مداخلات خارجی، ضعف نهادی و اولویت‌یافتن ملاحظات امنیتی شکل گرفته‌اند، پیامدهایی فراتر از مرزهای ملی بر جای گذاشته و بر محیط پیرامونی و معادلات منطقه‌ای تأثیرگذار بوده‌اند. این پیامدها را می‌توان در ابعاد امنیتی، اقتصادی-توسعه‌ای و حکمرانی و نظم منطقه‌ای مورد تحلیل قرار داد.

۴-۱. پیامدهای امنیتی سیاست‌های عمومی افغانستان در سطح منطقه‌ای

ناکامی سیاست‌های عمومی افغانستان در ایجاد امنیت پایدار و اعمال کنترل موثر سرزمینی، به انتقال بی‌ثباتی از سطح ملی به محیط پیرامونی انجامیده است. ضعف نهادی و ناپایداری ساختارهای حکمرانی، زمینه‌ساز گسترش ناامنی‌های فرامرزی و تهدید امنیت کشورهای همسایه شده و افغانستان را به یکی از کانون‌های اصلی بی‌ثباتی منطقه‌ای تبدیل کرده است. در این چارچوب، برخی قدرت‌های منطقه‌ای از جمله ایران، چین و روسیه، حضور نظامی ایالات متحده آمریکا و تداوم نقش ناتو در افغانستان را عاملی تشدیدکننده ناامنی و بی‌ثباتی منطقه‌ای تلقی کرده‌اند؛ امری که جایگاه افغانستان را در رویکردهای سیاست خارجی کشورهای منطقه بیش از پیش امنیتی و مسئله‌محور ساخته بود.

فصلنامه‌ی

علمی - تحقیقی رنا
دوره ۹، شماره ۴ (۱۴۰۰-۱۳۸۳)
زمستان

از سوی دیگر، غلبه رویکردهای امنیت‌محور فاقد پیوست‌های اجتماعی و توسعه‌ای، موجب ناتوانی سیاست‌های عمومی در مهار ریشه‌های ساختاری افراط‌گرایی شده است. ضعف‌های حکمرانی، فقر، نابرابری و ضعف خدمات عمومی، فرصت مناسبی برای گروه‌های افراطی فراهم کرده تا دامنه‌ی فعالیت خود را فراتر از مرزهای افغانستان گسترش دهند و تهدیدی برای امنیت منطقه‌ای ایجاد کنند (Rubin, 2013). افزون بر این، ناکامی سیاست‌های عمومی در حوزه‌ی توسعه و رفاه اجتماعی، موج‌های گسترده‌ی مهاجرت را به کشورهای همسایه و منطقه دامن زده است؛ مهاجرت‌هایی که افزون بر پیامدهای انسانی، فشارهای اقتصادی، اجتماعی و امنیتی چشم‌گیر بر کشورهای میزبان وارد کرده‌اند (UNHCR, 2020).

۲-۴. پیامدهای اقتصادی و توسعه‌ای سیاست‌های عمومی افغانستان در منطقه

وابستگی سیاست‌های عمومی افغانستان به کمک‌های خارجی، ساختار اقتصادی این کشور را به شدت آسیب‌پذیر و ناپایدار ساخته و امکان شکل‌گیری توسعه درون‌زا و پایدار را محدود کرده است. این وابستگی نه تنها اقتصاد افغانستان را در برابر تحولات سیاسی و امنیتی و شکننده نموده، بلکه کشورهای منطقه را نیز در معرض شوک‌های اقتصادی ناشی از بحران‌ها و تحولات افغانستان قرار داده است (World Bank, 2017). نوسانات اقتصادی، اختلال در زنجیره‌های تجاری و کاهش اطمینان سرمایه‌گذاری از جمله پیامدهای منطقه‌ای این وضعیت به شمار می‌روند. هم‌چنین، بی‌ثباتی سیاست‌های عمومی و ناامنی مزمن، مانع شکل‌گیری و تداوم همکاری‌های منطقه‌ای در حوزه‌هایی چون تجارت، انرژی، ترانزیت و اتصال منطقه‌ای شده است. بسیاری از ابتکارات و پروژه‌های منطقه‌ای به دلیل نااطمینانی سیاسی و امنیتی افغانستان یا با شکست مواجه شده‌اند یا در حالت تعلیق قرار گرفته‌اند؛ امری که نه تنها توسعه‌ی افغانستان، بلکه هم‌گرایی اقتصادی و همکاری‌های منطقه‌ای را نیز با چالش جدی مواجه ساخته است (بلخی، ۱۳۹۹: ۱۹۴).

۳-۴. پیامدهای حکمرانی و نظم منطقه‌ای

در پرتو نظریه‌ی وابستگی، ضعف سیاست‌گذاری عمومی و وابستگی نهادی دولت افغانستان را می‌توان محصول ادغام نامتوازن این کشور در ساختار قدرت جهانی دانست؛ ساختاری که در آن تصمیم‌گیری‌های کلان سیاستی نه بر مبنای اولویت‌های توسعه‌ای و نیازهای درونی، بلکه متأثر از منافع و ترجیحات بازیگران مسلط خارجی شکل گرفته است. این وابستگی ساختاری،

ظرفیت دولت در نهادهای پایدار، خودتکایی سیاسی و پاسخ‌گویی به مطالبات اجتماعی را به‌گونه‌ی نظام‌مند تضعیف کرده و در نهایت به فرسایش مشروعیت و اقتدار دولت ملی انجامیده است. در چنین وضعیتی، افغانستان مصداق بارز «دولت شکننده وابسته» است که ناتوانی آن در اعمال حاکمیت موثر، زمینه فروپاشی نهادی و بی‌ثباتی مزمن را فراهم ساخته است.

از منظر ژئوپلیتیک انتقادی، این ضعف حکمرانی تنها یک مسئله‌ی نهادی یا مدیریتی نیست، بلکه نتیجه بازنمایی و جایگاه‌یابی افغانستان در گفتمان‌های امنیتی و ژئوپلیتیکی قدرت‌های بزرگ است. افغانستان در این گفتمان‌ها به عنوان «فضای تهدید»، «حایل امنیتی» یا «میدان مداخله» تعریف شده و نه به مثابه‌ی یک کنشگر مستقل با منافع ملی مشخص. چنین بازنمایی‌هایی سیاست‌های عمومی کشور را در چارچوب منطق امنیتی و رقابت ژئوپلیتیکی قالب‌بندی کرده و امکان شکل‌گیری سیاست‌گذاری توسعه‌محور و مستقل را محدود ساخته است. در نتیجه، افغانستان به عرصه‌ی رقابت نیابتی قدرت‌های بزرگ و منطقه‌ای تبدیل شده که در آن، سیاست‌های داخلی بیش از آن‌که بازتاب نیازهای جامعه باشند، تابع محاسبات ژئوپلیتیکی بیرونی‌اند (Rubin, 2013).

بنابراین، چارچوب این دو نظریه نشان می‌دهد که حکمرانی وابسته در افغانستان نه تنها دولت ملی را تضعیف کرده، بلکه پیامدهای گسترده‌ای برای نظم منطقه‌ای به همراه داشته است. وابستگی نهادی و بازتولید گفتمان‌های ژئوپلیتیکی مداخله‌گرایانه، به تشدید بی‌ثباتی، گسترش ناامنی فرامرزی و استمرار رقابت‌های نیابتی در منطقه انجامیده و امکان شکل‌گیری نظم منطقه‌ای پایدار و همکاری‌محور را با چالش جدی مواجه ساخته است.

۴-۴. تحلیل انتقادی: ناکارآمدی نهادی و بحران حکمرانی

یکی از بنیادی‌ترین چالش‌های سیاست‌گذاری عمومی در افغانستان در بازه‌ی زمانی ۱۳۸۳-۱۴۰۰، شکاف عمیق و پایدار میان سیاست‌های مصوب و اجرای عملی آن‌هاست. ضعف ظرفیت نهادی، ناامنی مزمن و مداخلات مستقیم و غیرمستقیم خارجی، فرآیند اجرای سیاست‌ها را با اختلال جدی مواجه ساخته و به تکرار ناکامی‌های سیاستی انجامیده است. در چنین شرایطی، سیاست‌گذاری عمومی بیش از آن‌که به نتایج عینی و اثربخش منجر شود، در سطح اسناد و برنامه‌ها باقی مانده و ناتوانی دولت در تحقق اهداف اعلام شده را بازتولید کرده است (Grindle, 2017). هم‌زمان، وابستگی سیاست‌های عمومی و فقدان سازوکارهای مشارکتی، اصول

بنیادین حکمرانی خوب از جمله پاسخ‌گویی، شفافیت و حاکمیت قانون را به‌گونه‌ی ساختاری تضعیف کرده است. دولت در این چارچوب، بیش از آن‌که به شهروندان و مطالبات اجتماعی پاسخ‌گو باشد، به حامیان و بازیگران خارجی وابسته بوده و همین امر به فرسایش مشروعیت نهادی و کاهش اعتماد عمومی انجامیده است. تضعیف رابطه دولت - جامعه، نه‌تنها کارآمدی حکمرانی را کاهش داده، بلکه ظرفیت دولت برای مدیریت تعارضات و اجرای سیاست‌های پایدار را نیز محدود ساخته است.

افزون براین، وابستگی سیاست‌های عمومی افغانستان به تصمیمات، منابع و اولویت‌های بیرونی، استقلال سیاست‌گذاری را به شدت کاهش داده و امکان شکل‌گیری سیاست‌های بومی، پایدار و متناسب با نیازهای واقعی جامعه را از میان برده است. این وابستگی ساختاری، فرآیند سیاست‌گذاری را به امری واکنشی و کوتاه‌مدت تبدیل کرده و مانع نهادینه شدن یادگیری سیاستی و ظرفیت‌سازی بلندمدت شده است. در نتیجه، بحران حکمرانی در افغانستان نه یک وضعیت مقطعی، بلکه پیامد یک چرخه معیوب وابستگی، ناکارآمدی نهادی و تضعیف مشروعیت سیاسی است که بازتولید آن، چشم‌انداز اصلاح و بازسازی حکمرانی را با چالش جدی مواجه ساخته است.

۷. نتیجه‌گیری و پیشنهادها

یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهند که سیاست‌گذاری عمومی در افغانستان در بازه‌ی زمانی ۱۳۸۳ تا ۱۴۰۰ در بستر رقابت و مداخله‌ی قدرت‌های بزرگ شکل گرفته و بیش از آن‌که بازتاب‌دهنده‌ی نیازهای داخلی و الزامات توسعه‌ای کشور باشد، تحت تأثیر ملاحظات ژئوپلیتیکی و اولویت‌های بازیگران خارجی قرار داشته است. بررسی مراحل مختلف چرخه‌ی سیاست‌گذاری بیانگر آن است که ضعف ظرفیت نهادی دولت در کنار نقش تعیین‌کننده قدرت‌های بزرگ، به شکل‌گیری سیاست‌هایی انجامیده که در بسیاری موارد با نیازها و واقعیت‌های داخلی افغانستان هم‌خوانی نداشته‌اند. پیامد این وضعیت، گسترش شکاف میان سیاست‌های مصوب و اجرای عملی آن‌ها، کاهش کارآمدی حکمرانی و تضعیف مشروعیت دولت بوده است.

نتایج پژوهش هم‌چنین نشان می‌دهد که آثار این الگوی سیاست‌گذاری به عرصه داخلی محدود نمانده و در سطح منطقه‌ای نیز پیامدهای چشم‌گیر بر جای گذاشته است. تداوم بی‌ثباتی امنیتی،

فصل‌نامه‌ی

علمی - تحقیقی رنا

دوره‌ی (۹)، شماره‌ی (۴)

زمستان ۱۴۰۴ ه.ش

فصلنامه‌ی

علمی - تحقیقی رنا
دوره ۹، شماره ۴ (۱۴۰۰-۱۳۸۳)
پاییز و زمستان ۱۴۰۴ ه.ش

گسترش جریان‌های فراملی افراط‌گرایی، افزایش مهاجرت‌های گسترده و تضعیف همکاری‌های منطقه‌ای از مهم‌ترین پیامدهای سیاست‌های عمومی متأثر از رقابت قدرت‌های بزرگ در افغانستان به شمار می‌روند. از این‌رو، سیاست‌گذاری عمومی در افغانستان به یکی از متغیرهای اثرگذار بر امنیت و ثبات منطقه‌ای تبدیل شده است.

نوآوری اصلی این پژوهش در ارایه‌ی چارچوبی تحلیلی برای تبیین هم‌زمان تأثیر سیاست‌گذاری قدرت‌های بزرگ، ظرفیت نهادی دولت و پیامدهای منطقه‌ای سیاست‌های عمومی در افغانستان است. برخلاف بسیاری از مطالعات پیشین که این متغیرها را به صورت جداگانه بررسی کرده‌اند، پژوهش حاضر نشان می‌دهد که تعامل میان عوامل خارجی و محدودیت‌های نهادی داخلی چگونه به بازتولید سیاست‌گذاری وابسته و پیامدهای منطقه‌ای آن منجر شده است.

براین پایه، از نظر تیوریک، یافته‌ها بر اهمیت رویکرد نهادی‌گرایی نوین در تحلیل سیاست‌گذاری عمومی در دولت‌های شکننده تأکید دارد و نشان می‌دهد که انتقال الگوهای سیاستی بدون توجه به زمینه‌های نهادی، تاریخی و اجتماعی کشور مقصد، نه تنها موجب بهبود حکمرانی نمی‌شود، بلکه می‌تواند وابستگی سیاستی و بحران نهادی را تشدید کند. در سطح سیاستی، نتایج پژوهش ضرورت تقویت ظرفیت نهادی دولت، اصلاح نظام اداری، ارتقای شفافیت و پاسخ‌گویی، توسعه‌ی سرمایه‌انسانی و هماهنگی میان نهادهای حکومتی را برجسته می‌سازد. هم‌چنین، تعامل با قدرت‌های بزرگ باید در چارچوب اولویت‌های ملی و با درنظرگرفتن پیامدهای منطقه‌ای آن صورت گیرد تا از تحمیل سیاست‌های ناسازگار با واقعیت‌های داخلی جلوگیری شود. با وجود یافته‌های مهم، این پژوهش دارای محدودیت‌هایی نیز بوده است. تمرکز تحقیق بر دوره‌ی ۱۳۸۳ تا ۱۴۰۰ و اتکای عمده‌ی آن بر تحلیل اسناد، گزارش‌ها و منابع کتاب‌خانه‌ای، امکان تعمیم نتایج به تحولات پس از سال ۱۴۰۰ را با احتیاط همراه می‌سازد. از این‌رو، تفسیر نتایج باید با توجه به این محدودیت‌ها صورت گیرد.

براین اساس، پیشنهاد می‌شود پژوهش‌های آینده به بررسی تطبیقی سیاست‌گذاری عمومی در افغانستان پیش و پس از سال ۱۴۰۰ بپردازند و با بهره‌گیری از داده‌های میدانی، گفت‌وگو با سیاست‌گذاران و تحلیل تجربی، ابعاد جدیدی از تأثیر عوامل خارجی و ظرفیت نهادی بر فرآیند سیاست‌گذاری عمومی را مورد مطالعه قرار دهند.

بنابراین، این پژوهش نشان می‌دهد که بدون اصلاح ساختارهای نهادی و بازانديشی در الگوی تعامل با قدرت‌های بزرگ، سیاست‌گذاری عمومی در افغانستان هم‌چنان با چالش ناکارآمدی داخلی و پیامدهای بی‌ثبات‌کننده منطقه‌ای مواجه خواهد بود. گذار به سوی سیاست‌گذاری نهادمند، بومی و پاسخ‌گو، شرط اساسی بهبود حکمرانی و تقویت ثبات و همکاری منطقه‌ای به شمار می‌رود.

منابع

انستیتوت مطالعات استراتژیک افغانستان (۲۰۱۷)، گفت‌وگوی ملی پیرامون دومین دور نشست «رابطه‌ی افغانستان با ایالات متحده امریکا»، گزارش شماره (AISS-ND-02-2017)، کابل، انستیتوت مطالعات استراتژیک افغانستان.

باربر، جمیز و اسمیت، مایکل (۱۳۸۸)، ماهیت سیاست‌گذاری خارجی در دنیای وابستگی متقابل کشورها، مترجم: حسین سیف‌زاده، تهران، نشر: قومس.

بارفلید، جفرسون (۱۳۹۶)، افغانستان: تاریخ فرهنگی - سیاسی، مترجم: عبدالله محمدی، کابل، نشر: عرفان.

بلخی، میرویس (۱۳۹۹)، ملت‌سازی امریکایی مقایسه‌ی عراق و افغانستان، کابل، نشر: موسسه تحصیلات عالی افغانستان.

تافلر، الوین وهیدی (۱۳۹۴)، جنگ و یاد جنگ (زنده ماندن در سپیده دم سده‌ی بیست و یکم)، مترجم: مهدی بشارت، تهران، نشر: اطلاعات.

ترکمه، آیدین و همکاران (۱۴۰۱)، تحلیل ژئوپلیتیک انتقادی از منظر ریالیسم انتقادی، فصل‌نامه‌ی ژئوپلیتیک، شماره‌ی ۱۸، صص ۱ - ۴۳.

جعفری، محمد موسی (۱۳۹۶)، تحلیل سیاست خارجی دوران ریاست جمهوری حامد کرزی از منظر نظریه‌ی پیوستگی، فصل‌نامه‌ی کاتب، علمی-پژوهشی، سال چهارم، شماره‌ی ششم، صص ۷۲ و ۹۷.

جمهوری اسلامی افغانستان (۱۳۸۷)، استراتژی انکشاف ملی افغانستان، کابل: وزارت اقتصاد.

حیدری، محمد (۱۳۹۹)، کارکردهای سیاست‌گذاری عمومی (باتاکید بر سیاست‌گذاری آموزشی)، فصل‌نامه‌ی مطالعات سیاست‌گذاری عمومی، سال دوم، شماره‌ی ششم، صص ۴۵ - ۶۸.

دانش، احمد رضا (۱۳۹۸)، مداخله‌ی قدرت‌های بزرگ و چالش امنیت انسانی در افغانستان، فصل‌نامه‌ی علمی-پژوهشی کاتب، سال ششم، شماره ۱۴، صص ۹ - ۲۰.

رامیار، سید جواد (۱۳۹۹)، توسعه‌ی مبتنی بر وابستگی، نقش کمک‌های خارجی در توسعه‌ی اقتصادی - اجتماعی افغانستان، کابل، نشر: انستیتوت مطالعات استراتژیک افغانستان.

رضایی قادی، مهدی و شیرخانی، علی (۱۳۹۹)، ارزیابی سیاست‌گذاری عمومی در نظام جمهوری اسلامی ایران بر مبنای نظریه‌ی حکمرانی خوب. فصل‌نامه‌ی علمی پژوهشی سیاست متعالیه، سال هشتم، و شماره‌ی ۲۰.

زارعی، آرمان (۱۳۹۲)، نهادگرایی جدید جامعه‌ی شناختی؛ رهیافتی برای تحلیل ثبات و تغییر. فصل‌نامه‌ی علمی - پژوهشی روش شناسی علوم انسان، سال ۱۹، شماره‌ی ۷۷، صص ۱۶۵ - ۱۹۳.

ساندرز، دیوید (۱۳۹۰)، الگوهای بی ثباتی سیاسی. مترجم: پژوهشکده‌ی مطالعات راهبردی، تهران، نشر: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

سپنتا، رنگین دادفر (۱۳۹۶)، سیاست افغانستان؛ روایتی از درون. کابل، نشر: عازم.

صراف یزدی، علارض و صبری، محسن (۱۳۹۱)، سازمان‌های بین‌المللی و نظریه‌های روابط بین‌الملل. تهران، نشر: قومس.

مجتهدزاده، پیروز (۱۳۹۴)، جغرافیای سیاسی و سیاست جغرافیایی. تهران، نشر: سمت.

محلوجی، جواد، و همکاران (۱۴۰۰)، نظریه‌ی نهادگرایی تاریخی به مثابه‌ی چارچوبی برای تحلیل روابط دولت و مجلس در جمهوری اسلامی ایران. دو فصل‌نامه‌ی علمی-پژوهشی سیاست نظری، شماره‌ی ۳۰.

مقیمی، علی و همکاران (۱۳۹۵)، تبیین عناصر حکمرانی خوب در سیاست‌گذاری نظام بودجه‌ریزی. فصل‌نامه‌ی پژوهش‌های مدیریت دولتی، سال هشتم، شماره‌ی اول، صص ۲۳-۴۸.

یزدان‌فام، محمود (۱۳۸۸)، دولت‌های شکننده و امنیت انسانی. فصل‌نامه‌ی مطالعات راهبردی سال ۱۲، شماره ۴۶، صص ۵ - ۳۶.

Dodds, Klaus (2007), Geopolitics: A very short introduction. Oxford University Press.

https://academic.oup.com/book/813

Dodds, Klaus (2019), Geopolitics: A very short introduction (3rd ed.). Oxford University Press.

https://academic.oup.com/book/28414

Grindle, Merilee Serrill (2017), Politics and policy implementation in the Third World. Princeton University Press.

https://press.princeton.edu/books/paperback/9780691024330/politics-and-policy-implementation-in-the-third-world

Grindle, Merilee Serrill (Ed) (1980), Politics and policy implementation in the Third World. Princeton University Press.

<https://press.princeton.edu/books/hardcover/9780691043676/politics-and-policy-implementation-in-the-third-world>

Ó Tuathail, Gearóid (1996), Critical geopolitics: The politics of writing global space. University of Minnesota Press.

<https://www.upress.umn.edu/book-division/books/critical-geopolitics>

Rubin, Barnett Richard (2013) Afghanistan from the Cold War through the War on Terror. Oxford University Press.

<https://academic.oup.com/book/3505>

United Nations Development Programme (2019), Governance and rule of law in Afghanistan. UNDP.

<https://www.undp.org/afghanistan/publications>

World Bank (2017), Afghanistan development update. World Bank.

<https://documents.worldbank.org>

Mueller, John, & Stewart, Mark G (2016), Misoverestimating ISIS: Comparisons with al-Qaeda. Perspectives on Terrorism, 10(4), 32–52.

<https://www.terrorismanalysts.com/pt/index.php/pot/article/view/530>